

Received: 23/Dec/2019

Accepted: 18/Mar/2020

Open
Access

SADRĀ'I WISDOM

ORIGINAL ARTICLE

A Rational Comparative Study of Fulfillment of Creation or Revelationist Approach Concerning the Creation ex Nihilio from the Absence in the View of Aquinas and Mulla Sadra

Seyedeh Nahid Yaghoubiyan¹, Mahdi Dehbashi², Mohammad Reza Shamshiri³

1. Studied Theology (Philosophy of Religion with the Approach of the New Word), Islamic Azad University, Isfahan Branch (Khorasgan), Isfahan, Iran.

2. Professor of the Department of Islamic Philosophy and Theology, Islamic Azad University, Isfahan Branch (Khorasgan), Isfahan, Iran.

3. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Islamic Azad University, Isfahan Branch (Khorasgan), Isfahan, Iran.

Correspondence

Mahdi Dehbashi

Email: dr.mahdidehbashi@gmail.com

How to cite

Yaghoubiyan, N.; Dehbashi, M.; Shamshiri, M.R. (2023). A Rational Comparative Study of Fulfillment of Creation or Revelationist Approach Concerning the Creation ex Nihilio from the Absence in the View of Aquinas and Mulla Sadra, SADRĀ'I WISDOM, 12 (1), 31-44.

ABSTRACT

The question of creation and consequently, the Creation ex nihilo, one of the challenges philosophers and theologians has faced throughout history. The purpose of this study that conduct a descriptive-analytical study, is analyzing, adapting, and examining Aquinas and Mulla Sadra's views on how creation and rationality or revelation of creation ex nihilo. In this article, it becomes clear that Aquinas, while not accepting the reasons of philosophers and theologians on pretermits and temporal emergence universe, He also considers the intellect of reason to prove the inherent existence of the worldly and infirm. He acknowledges that it is only on the basis of revelation and religious doctrine that one can be judged to have inherited a lack of substance. On the other hand, Mulla Sadra is concerned with religious teachings and according to its rational basis, such as the essence of existence and the essence of substance, provides the rational proof of the temporal existence of the universe (in a specific sense). Upon comparing theories of these two thinkers, one can refer to existential authenticity and the fact that in the Sadrian and Aquinas system, while God is known as Pre eternal, the existence of the world of possibility is also defined without any idea of time, leading to a nihilio The obvious difference between these two thinkers can be attributed to the changeability or non-changeability of substance of the first universe. Mulla Sadra, citing the verse "Every day is in a state" (All Yom Hova Fe Shan) considers divine grace so continuous and inseparable from God that the idea of beginning to be created in real or imaginary time is eliminated.

KEYWORDS

Creation ex-Nihilio, Thomas Aquinas, MollaSadra, Happening and Pretermits, Substantial Motion.

نشریه علمی

دوفصلنامه حکمت صدرایی

«مقاله پژوهشی»

بررسی تطبیقی تکون خلقت و عقلانی یا وحیانی بودن خلق از منظر آکویناس و ملاصدرا

سیده ناهید یعقوبیان^۱، مهدی دهباشی^۲، محمدرضا شمشیری^۳

چکیده

مسئله آفرینش و به تبع آن، خلق از عدم، یکی از چالش‌های فلاسفه و متکلمان در همه اعصار بوده است. هدف این پژوهش که، به شیوه توصیفی - تحلیلی تنظیم شده است، تحلیل، تطبیق و بررسی دیدگاه آکویناس و ملاصدرا درباره نحوه تکون خلقت و عقلانی یا وحیانی بودن خلق از عدم است. در این مقاله، روشن می‌شود که آکویناس ضمن این که دلایل فلاسفه و متکلمین بر قدم یا حدوث زمانی عالم را نمی‌پذیرد، دلایل عقل را نیز مبنی بر اثبات حدوث ذاتی عالم ناتوان و نارسا می‌داند. وی اذعان دارد که تنها بر اساس وحی و آموزه‌های دینی است که می‌توان حکم به مسبوق به عدم بودن و حدوث ذاتی عالم نمود. از سویی دیگر، ملاصدرا با التفات به آموزه‌های دینی و بر اساس مبانی عقلی خویش، همچون اصالت وجود و حرکت جوهری، ضمن پذیرش خلق از عدم، به اثبات عقلانی حدوث زمانی عالم (به معنای خاص) می‌پردازد. در مقام تطبیق آراء این دو اندیشمند، می‌توان به اصالت وجودی دانستن هر دو اشاره کرد. این که در نظام صدرایی و آکوینی، ضمن آن که خداوند قدیم دانسته شده است، عالم امکان نیز بدون هیچ تصویری از زمان، مسبوق به عدم تعریف می‌شود. وجه اختلاف بارز این دو متفکر را می‌توان در تغییر پذیر بودن یا نبودن ماده نخستین عالم هستی دانست. ملاصدرا با استناد به آیه «کل یوم هو فی شأن» فیض الهی را چنان مستمر و غیر منفک از خداوند می‌داند که تصور آغازی برای خلقت در زمان حقیقی یا زمان موهوم رفع می‌گردد.

واژه‌های کلیدی

خلق از عدم، آکویناس، ملاصدرا، حدوث و قدم، حرکت جوهری.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین با رویکرد کلام جدید، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.
۳. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

نویسنده مسئول:

مهدی دهباشی

رایانامه: dr.mahdidehbashi@gmail.com

استناد به این مقاله:

یعقوبیان، ناهید؛ دهباشی، مهدی؛ شمشیری، محمدرضا (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی تکون خلقت و عقلانی یا وحیانی بودن خلق از عدم از منظر آکویناس و ملاصدرا. دوفصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۱۲ (۱)، ۳۱-۴۴.

مقدمه

عقل و وحی به تبیین مسئله خلق از عدم و حدوث زمانی عالم پرداخته است.

این مقاله درصدد است تا با تبیین و تحلیل نحوه تکون خلقت از منظر ملاصدرا و آکویناس، به پاسخگویی این پرسش که «آیا نظریه خلق از عدم از منظر ملاصدرا و آکویناس تبیین عقلانی دارد یا وحیانی»، به تطبیق و بررسی نظریات ملاصدرا و آکویناس در این باره بپردازد تا به این واسطه هم چالش‌های مورد نظر را واکاوی و مورد نقد و ارزیابی قرار دهد و هم دستمایه‌ای برای پژوهش‌های آتی گردد. چنین نگرشی، اهمیت پژوهش کنونی را در تبیین و شناخت افزون‌تر یکی از مفاهیم بنیادی کلامی در حکمت الهی تبیین می‌نماید و پرتوی تازه بر شناخت ژرف‌تر معارف فلسفی، کلام اسلامی و فلسفه غرب می‌افکند.

برای نیل به این مهم، ابتدا به برخی مبانی مرتبط با بحث خلق از عدم از نظر ملاصدرا و آکویناس اشاره می‌شود و سپس آرای دو فیلسوف مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد تا در نهایت، با تطبیق نگرش این دو فیلسوف، به پاسخ پرسش عقلانی یا وحیانی بودن خلق از عدم نائل شویم.

در باب پیشینه بحث، لازم به ذکر است که هرچند پژوهش‌های دیگری نیز به مسئله آفرینش و مباحث پیرو آن پرداخته است، اما بدیع بودن این مقاله از جهت تطبیق و تحلیل بیشتر و بررسی وجوه اشتراک و اختلاف آرای اندیشمندانی همچون ملاصدرا و آکویناس در باب مسئله خلقت و بررسی چرایی آن است. هرچند که نظرات ملاصدرا و آکویناس در باب حدوث و قدم در مقاله‌ای تحت عنوان «مقایسه دیدگاه آکوینی و ملاصدرا در باب حدوث و قدم عالم» (زارعی و رحیمیان، ۱۳۸۹: ۹۳-۱۱۸)، تبیین شده است، لیکن جای خالی بررسی خاستگاه این نظریات و چرایی آنها و تطبیق و تحلیل بیشتر خالی به نظر می‌رسد یا در مقاله «خلق از عدم از دیدگاه حکمت متعالیه» (افراسیاب‌پور، ۱۳۹۲: ۸۱-۹۲) تنها دیدگاه ملاصدرا و

یکی از اصولی‌ترین مسائل در حوزه مطالعات دینی، مسئله آفرینش و به تبع آن، خلق از عدم است. اندیشمندان متعددی در حوزه علوم تجربی، فلسفه، کلام و عرفان درباره این مسئله به مطالعه و تفحص پرداخته‌اند و گاه با تعارضات قابل توجهی مواجه شده‌اند که پیامد آنها، مواجه شدن با چالش‌های جدید و دغدغه‌مندی نو در این زمینه بوده است. چالش‌هایی که هنوز هم برای برخی اندیشمندان، به مثابه یک بحث جدی مطرح هستند.

ملاصدرا و آکویناس از جمله فیلسوفان صاحب‌نظر و نظریه‌پرداز در عالم مسیحیت و اسلام هستند که از منظر فلسفی - عقلی به این مسئله پرداخته و نظریات در خور توجهی در این مسئله داشته‌اند.

توماس آکویناس^۱ (۱۲۲۵-۱۲۷۴م)، فیلسوف و متأله^۲ مسیحی و آشنا به فلسفه اسلامی است که در مجموعه آثارش - با وجود غلبه آموزه‌های دینی بر آموزه‌های فلسفی‌اش - از نظریات ارسطو، ابن سینا و ابن رشد بهره بسیار برده است (ایلخانی، ۱۳۹۶: ۳۸۳). با این وجود، وی در بحث خلقت و خلق از عدم^۳ خلقت جهان را از عدم و بدون سابقه قبلی می‌داند. بنابراین، با طرح مبانی خود بر حدوث و قدم عالم، معتقد است دلایل فلاسفه از جمله ابن سینا مبنی بر قدم عالم و دلایل متکلمین از جمله غزالی مبنی بر حدوث زمانی عالم رسا و قانع‌کننده نیست. بر این اساس، وی بسیاری از گزاره‌های دینی را قابل اثبات عقلی نمی‌داند (مفتاح، ۱۳۹۱: ۲۴۸؛ ژیلسون، ۱۳۷۱: ۶۳؛ آکویناس، ۲۰۱۴: ۱۱۳؛ زارعی و رحیمیان، ۱۳۸۹: ۹۳-۱۱۸). دیدگاه‌های وی در این باره در دو کتاب جامع علم کلام^۴ و جامع در رد کافران^۵ و در قالب پرسش و پاسخ آمده است.

صدرالدین محمدبن ابراهیم قوام شیرازی (۹۷۹-۱۴۰۵ق)، متأله و فیلسوف شیعه ایرانی و بنیانگذار حکمت متعالیه نیز در آثارش به ویژه در کتاب حدوث العالم و حکمت المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه با بهره‌گیری از

3. Creation ex nihilo, Hasker, 1998, Webster, 1988
4. Summa Theologiae
5. Summa Contra Gentiles

1. Thomas Aquinas

۲. متأله: آنکه به علم الهیات اشتغال دارد (دهخدا)، متکلم.

قابل انتقال به ذهن نیست و برای شناخت آن باید راهی غیر از ذهن یافت.

ب) حرکت جوهری (حدوث تجدیدی)

حرکت عبارت است از تدریجی بودن وجود جوهر یا عرض و سیلان آن در امتداد زمان. بنابراین خروج تدریجی شیء از هر چیزی که نسبت به آن بالقوه است به فعلیت، حرکت است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳/ ۲۲). صدرا المتألهین با طرح حرکت در ذات و جوهر موجودات، بیان می‌کند که عالم هستی با همه اجزایش در حال شدن است (همان: ۷/ ۲۹۸) و از آنجایی که هیچ جوهر جسمانی، بدون بُعد زمانی تحقق نمی‌پذیرد، لذا زمان، به عنوان مقوم وجود هر جوهر جسمانی سبب می‌شود که وجود در ذات خویش، تدریجی‌الحصول شود و اجزای بالقوه آن متوالیاً به فعلیت برسند. وی متذکر می‌شود که حرکت در جوهر است که منجر به حرکت در اعراض شیء و خود آن شیء می‌شود^۲ (همان: ۳/ ۱۲۶، ۶۲). به بیان دیگر، در حرکت جوهری، حرکت چیزی نیست که عارض بر جوهر شیء باشد، بلکه به واسطه ذهن است که چیزی به نام جوهر حرکت و چیز دیگری به نام حرکت برای ما معنا پیدا می‌کند و گرنه در عالم خارج فقط یک چیز وجود دارد و آن حرکت جوهری است که موجودیتش عین حرکت است. نکته مهم اینکه در حرکت جوهری نیاز حرکت به محرک به نحو جعل بسیط است؛ یعنی جاعل جوهر، جوهری جعل نموده است که این جوهر نفس حرکت و عین تجدد است.

ج) خلق از عدم

خلق از عدم به لحاظ مفهومی، به معنی خلقت جهان از عدم توسط خداوند یا همان ابداع است، به عبارت دیگر، اگر ایجاد شیء مسبوق به ماده و مدت نباشد، تعبیر خلق از عدم به کار برده می‌شود که برخی آن را «لا من شیء» نیز تعبیر می‌کنند؛ به این معنا که جهان هستی نبود و سپس

برخی اندیشمندان حکمت متعالیه بررسی شده است و مقایسه و تحلیلی با اندیشمندان دیگر در این حوزه دیده نمی‌شود. مشابه این مقاله را می‌توان مقاله «بحث خلقت در حکمت اسلامی و مسیحی» (حسن‌زاده، ۱۳۸۹: ۹-۳۰) عنوان کرد. کلیت این مقاله بررسی اندیشه متفکران اسلامی و مسیحی با محوریت آرای علامه طباطبایی و آکویناس است که به طور ویژه و تطبیقی بحثی از آرای اختصاصی ملاصدرا و مقایسه آن با آرای آکویناس صورت نگرفته است. همچنین در مقاله «حدوث و قدم از دیدگاه آکوینی و ابن‌سینا» (سیدهاشمی و ذبیحی، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۳۱) و یا مقاله «آفرینش و ابعاد فلسفی آن از منظر ابن‌سینا و آکوینی» با وجود نقل و بررسی دیدگاه کلی آکویناس، اما طرف دیگر مقایسه، ابن‌سینا قرار دارد که مبانی و نظریاتش در باب حدوث عالم متفاوت از نظریات ملاصدرا است. به همین سبب این مقاله با واکاوی و تحلیل بیشتر نظرات ملاصدرا و آکویناس سعی بر این دارد تا از زاویه جدیدی به مسئله پدیده آفرینش و تکون آن بپردازد.

برخی مبانی مرتبط با خلقت از منظر ملاصدرا

الف) اصالت وجود

ملاصدرا واقعیت خارجی را که بر آن لفظ موجود اطلاق می‌شود، چیزی جز حقیقت عینی و واحده وجود نمی‌داند و آن را اساس قواعد فلسفی و مبنای مسائل الهی می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۴). بر این اساس، هستی اشیاء - و نه ماهیت و حدود وجود آنها - اصالت دارد. به بیان دیگر، واقعیت هر چیزی نه ماهیت بلکه وجود اوست. بنابراین وجود شایسته‌ترین چیز به تحقق است و غیر وجود به واسطه وجود دارای حقیقت می‌شود: «وجود به نفس در اعیان است و غیر آن و ماهیات به واسطه آن در اعیان تحقق دارند» (ملاصدرا، بی‌تا: ۹-۱۰) بر این اساس، چون وجود عین واقعیت است و در متن خارج برایش ذاتی هست، هرگز

۱. امر متجدد الوجود سیال الهویه و ان کان ثابت الماهیه... و بهذا ثبت حدوث العالم الجسمانی و سائر [ای جمیع] اعراضها، فلکیه کانت او عنصریه» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳/ ۱۲۶ و ۶۲).

۱. «فحقیقه الحركة هو الحدوث التدریجی او الحصول و الخروج من القوة الی الفعل یسیراً یسیراً أو بالتدریج أولاً دفعة» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳/ ۲۲).
 ۲. «إن کل جسم أمر متجدد الوجود سیال الهویه...» «لان الموجود من الزمان لیس فیہ امور منفصلة بل الموجود منه أمر متصل»؛ «ان کل جسم

واقعیت دارد که دارای ذات و یا ماهیت باشد، آکویناس معتقد به اصالت وجود است. ماهیت‌گراها وجود را در ارتباط با ذات، چندان در خور توجه نمی‌دانستند، ولی به عقیده توماس، هر چیزی به حسب وجودش است که دوام و بقا می‌یابد و وجود همان چیزی است که ذات را واقعی می‌سازد (آکویناس، ۱۹۵۵: b2، c33).

ج) اصل بهره‌مندی: این نظریه که پیش‌تر و با تعبیر مختلفی توسط افلاطون و دیگر فلاسفه مطرح شده بود، مورد توجه و نظر آکویناس نیز هست. مضمون این مبنا از این قرار است که موجودات جهان، در دو رتبه، یعنی دهنده و گیرنده هستند که چون دهنده همان گیرنده نیست، پس اتحاد وجودی بینشان برقرار نمی‌شود. بدین ترتیب ضروری است که دیگر موجودات با مراتب مختلف بهره‌مندی، در وجود موجود و کمالات متفاوت در جهان حاضر باشند. این مثال آکویناس مطلب را روشن‌تر می‌کند: زمانی که فردی می‌خواهد چیزی را انجام دهد و آن یک‌باره انجام نمی‌شود، به سبب ضعف یا خلل در گیرنده نیست، بلکه یا دهنده نیروی کافی برای انجام فعل ندارد یا به اراده کافی مجهز نیست، اما هنگامی که فعل انجام شد، دیگر می‌توان آثار وجود و قدرت فاعل را در مفعول پیگیری و مشاهده کرد (همان: c32).

این اصل ما را به سمت نظریه تشان علت و معلول در فلسفه اسلامی هدایت می‌کند که در آن ممکن‌الوجود، وجودش وامدار مرتبه بالاتر خود که علت وجودش نیز تلقی می‌شود، باشد.

با مقایسه اجمالی مبانی فوق‌الذکر روشن می‌شود که هر دو اندیشمند، ملاصدرا و آکویناس، را بر اساس آنکه وجود را اساسی‌ترین و مهم‌ترین عامل در ساختار فلسفی‌شان قرار داده‌اند، می‌توان فیلسوفانی وجودگرا خواند که اذعان دارند وجود در مرتبه اول هستی قرار دارد.

پذیرش این مبنا به همراه اصل بهره‌مندی، باعث می‌شود از نظر ملاصدرا و آکویناس خدا همان هستی محض باشد که فاقد هرگونه محدودیتی است و سایر مخلوقات، با رضایت او، در جریان هستی مشارکت داشته باشند و تا زمانی موجودند که در فرایند عالم هستی مشارکت داشته باشند.

به وجود آمد یا به تعبیر دیگر، جهان مسبوق به عدم است و باری تعالی آن را ابداع نمود (واعظ جوادی، ۱۳۴۷: ۳۵۵). توضیح آنکه، خلقت در حوزه‌های فلسفی، کلامی و عرفانی به حسب تعاریف مختلفی که به خود می‌گیرد، می‌تواند در بردارنده معنا و مفهوم متمایز و مختلفی نیز باشد؛ مثلاً در علم کلام، خلق مطلق عبارت است از صیرف الایجاد و خلق نسبی عبارت است از ایجاد شیء از شیء یا در عرفان، متناسب با کاربرد آن در عوالم مختلف، گاه به معنای خلق از عدم به کار می‌رود (آنگاه که مراد از عالم، عالم امر باشد) و گاه به معنای خلق از شیء (آنگاه که مراد، عالم خلق باشد). این عبارت در فلسفه و کلام به معنای تخصصی حدوث یا جهان مسبوق به عدم شناخته شده است؛ به این معنا که جهان، نبود و سپس باری تعالی آن را خلق نمود (قطب‌الدین شیرازی، بی‌تا: ۳۰/۲-۲۹). با بیان این توضیحات، لازم به ذکر است که عبارت خلق از عدم در این پژوهش در مفهوم فلسفی خویش، یعنی مسبوق به عدم به کار رفته است.

برخی مبانی مرتبط با خلقت از منظر آکویناس

الف) خداشناسی: توماس آکویناس در اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات، فقط به براهین فلسفی بسنده نکرده، بلکه به متون دینی نیز رجوع کرده است. مرجع او در این باره، نامه پولس قدیس است که در نامه‌اش به رومیان اظهار داشته است که «چیزهای نادیده او یعنی قدرت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده می‌شود». به نظر توماس، وجود خدا برای ما بدیهی نیست، بلکه از طریق معلوم‌هایش که به آنها معرفت داریم، می‌توانیم وجود او را اثبات کنیم (آکویناس، ۱۹۷۴: ۱۲). پنج برهان وی برای اثبات وجود خدا مأخوذ از افلاطون، ارسطو و ابن سینا است که در تاریخ فلسفه به براهین جهان‌شناختی معروف هستند (همان: ۱۵). در این براهین، علت از لحاظ وجودی از معلول برتر است و سلسله علل باید در جایی خاتمه پذیرد. علت مطلق که اصل نخستین همه هستی است، همان خداوند است (همان: ۹۵۰).

ب) اصالت وجود: در حالی که اکثریت فلاسفه زمانه آکویناس ماهیت‌گرا بودند و معتقد بودند که فقط چیزی

تحلیل و بررسی آرای آکویناس در باب خلق از عدم

آکویناس در مبحث خلقت جهان هستی، با توجه به «سفر پیدایش» و بخش‌های دیگری از کتاب مقدس، به خلق از عدم و نفی واسطه در آفرینش و یا همان حدوث زمانی عالم معتقد است (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۱). او تأکید دارد که خداوند همه هستی را از «هیچ» خلق کرده است: «خدا اشیا را از عدم و بدون موضوع یا ماده قبلی آفریده است»؛ چرا که در غیر این صورت، تمام اشیای جهان نمی‌توانند مخلوق خداوند باشند. حال آنکه، چون مخلوقات وجود بالذات ندارند، باید آن را از غیر دریافت کنند (آلدرز، ۱۳۸۱: ۲۴۸). به عبارت ساده‌تر، توماس قدیس، وجود یافتن موجودات این جهان را که همگی ممکن‌الوجود و در نتیجه معلول خداوند هستند را خلق از عدم می‌نامد؛ یعنی اعطای وجود به چیزی که از هیچ به وجود آمده است. به نظر وی، خدا نیازی به ماده نخستین برای وجود بخشیدن به موجودات ندارد و همان‌طور که در بخش مبانی مطرح شد، وجود نخستین کمالی است که خداوند به مخلوقات اعطا می‌کند و پس از آن، کمالات دیگر همچون خیر، حیات و ... به آنها داده می‌شود. از این بحث به خوبی روشن می‌شود که توماس آکویناس خلقت را به صورت صدور یا سریان وجود نمی‌داند و با وجود اشراف به این نظریه و وجود زمینه‌های وحدت وجود در مشی فکری وی، این نحوه از خلقت را کماکان ضروری نمی‌داند (آکویناس، ۱۹۷۴: ۳۰۹). از نظر آکویناس، خلقت به معنای تغییر نیست، چون لازم‌اش، فرض وجود ماده پیش از خلقت است (دیویس، ۲۰۱۶: ۱۴۲). اگر خلقت و صدور تمام موجودات (کل جهان) از مبدأ نخستین لحاظ شود، پیش‌فرض گرفتن موجودی قبل از آن مستلزم تسلسل بوده و محال است. بنابراین خلقت، مسبوق به عدم است و این مهم، هر نوع پیش‌فرض و سابقه‌ای را برای جهان رد می‌کند.

نکته قابل توجه آنکه، آکویناس بر مبنای آیاتی در سفر پیدایش مثل این آیات که: «خداوند آسمان و زمین را ابتدا خلق کرد» (پیدایش، ۱:۱) و یا «خداوند در ابتدا، قبل از آفرینش عالم هستی، مرا با خود داشت» (امثال سلیمان، ۲۲:۸) یا «از ازل، پیش از به وجود آمدن جهان من به وجود

آمد» (امثال سلیمان، ۸: ۲۴) اذعان می‌کند که نظریات وی در این باره، بر اساس ایمان کاتولیک وی و اعتقاد به داشتن آغاز زمانی برای جهان رقم خورده است (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۳). بنابراین می‌توان گفت که آکویناس، بر اساس آیات کتاب مقدس می‌پذیرد که خداوند متعال امر سرمدی است که قبل از زمان و پیش از تمام موجودات عالم وجود داشته است. چنانچه، در راز و نیازش نیز همین نکته آمده است: «خدایا سال‌ها در نزد تو فقط یک روز است و امروز تو، جای خود را به فردا نمی‌دهد و جای دیروز را نمی‌گیرد، امروز تو، همان سرمدیت توست»، او معتقد است زمانیت دلالت بر تغییر می‌کند و این با سرمدیت خداوند منافات دارد، لذا زمان را مقدار حرکت می‌داند (دیویس، ۲۰۱۶: ۱۴۳). او بیان می‌کند که زمان مخلوق است و حدوث آن ذاتی نیست، بلکه زمان با آفرینش عالم خلق شده است» (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۵). لذا همچون آگوستین به این نکته که: «زمان با آفرینش عالم، خلق شده و قبل از آفرینش، زمانی نبوده است و خدا فراتر از زمان است و زمان فرع بر حرکت و تغییر است» (منفرد، ۱۳۸۸: ۲۴۰) معترف است.

در بخش مبانی اشاره شد که نظریه بهره‌مندی یا همان اصل علیت، توجیه‌گر اعتقاد آکویناس به خلق از عدم است. وی با اثبات حدوث زمانی عالم بیان می‌کند که: «هر چیزی باید علتی داشته باشد و ممکن نیست شیء علت خودش باشد؛ زیرا مستلزم تقدم شیء بر خودش می‌شود (دور)، پس، علت باید از نظر زمانی، قبل از شیء موجود باشد. بنابراین، در سلسله علل، موجودی که نیازمند علت نباشد و ضرورتاً وجود محض باشد، اثبات می‌شود. غیر از این علت، سایر موجودات، معلول و موجد هستند، چه قبل از آن، موجودی باشد یا نباشد؛ اگر قبل از آن موجودی نباشد، ادعای خلق از عدم اثبات شده است و اگر قبل از آن موجود دیگری باشد، به سبب باطل بودن تسلسل، به شق اول باز می‌گردیم (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۱؛ همان، ۲۰۱۶: ۱۴۳، ۱۴۷).

نکته قابل توجه آنکه، در بحث ملاک نیازمندی معلول به علت، متکلمان ملاک نیاز جهان به مبدأ هستی را حدوث جهان و حکمای اسلامی از جمله ابن‌سینا ملاک نیازمندی

زمان تأکید دارد (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۲). لازم به بیان است که آکویناس سؤالاتی از قبیل «خداوند پیش از خلقت چه می‌کرده است؟» یا «جهان را کی آفریده است؟» را به این دلیل که زمان را جزو جهان می‌داند و معتقد است قبل از جهان زمان نبوده، بی پایه و به کار بردن واژه «کی» را بی‌معنا می‌داند و می‌گوید زمان و حرکت به هم وابسته‌اند پس بدون حرکت و تغییر، امکان تحقق زمان وجود ندارد. بر این اساس، خداوند دم‌بدم در حال خلق جهان است؛ هرچند خلقت ابتدایی، به شکل آنی و فوق زمان بوده است. بر اساس مباحث پیشین، به نظر می‌رسد آکویناس خلق از عدم را بیشتر بر اساس حجیت وحی و از طریق ایمان پذیرفته تا دلایل عقلی و مشرب فلسفی. وی دلایلی عقلی که در اثبات ابتدای زمانی برای جهان بیان شده‌اند و هم چنین براهینی که فلاسفه برای اثبات قدم عالم و ازلیت جهان ارائه کرده‌اند را ناتوان و غیر قابل اطمینان می‌داند و با وجود اینکه خود وی در اثبات نظریه حدوث زمانی عالم تلاش می‌کند که بین عقلانیت و فلسفه و نظرات برگرفته از متون مقدس، به عنوان یک متکلم مسیحی، پیوند برقرار کند، اما همچنان براهین وی در این باره، بر اساس آموزه‌های کتاب مقدس استوار هستند. وی صراحتاً اعلام می‌کند که خلق از عدم، مانند راز «تثلیث»، حقیقتی نیست که بتوان با عقل استدلالی آن را اثبات کرد و باید با دین و ایمان آن را پذیرفت (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۳، ۱۵۳).

تحلیل و بررسی آرای ملاصدرا درباره خلق از عدم

در سوی دیگر این پژوهش ملاصدرا قرار دارد که ادله فلاسفه و متکلمین بر حدوث و قدم عالم را ناقص و نارسا تلقی می‌نمود. توضیح آنکه قدما بیشتر به اثبات حدوث ذاتی عالم توجه داشته‌اند و پدیده‌هایی که نیازمند به ماده و مدت نیستند را در خلقت الهی از نوع «ابداع» می‌دانند (واعظ جوادی، ۱۳۴۷: ۳۵)؛ در حالی که ملاصدرا با استناد به قرآن و با بهره‌گیری از برهان، به اثبات حدوث زمانی عالم پرداخته است. او عدم را امری نسبی و همان نفی وجود می‌داند؛ یعنی در نفس الامر چیزی که عدم باشد وجود

را امکان ذاتی یا وجوب بالغیر می‌شمردند. آکویناس معیار نیازمندی معلول به علت، را داشتن ماهیت می‌دانست و شاید این مطلب به امکان ذاتی برگردد. البته ممکن است از این که آکویناس در نهایت حدوث زمانی جهان را پذیرفته‌است، چنین تصور شود که وی معیار نیاز معلول به علت را حدوث زمانی دانسته است، ولی به نظر می‌رسد او همانند برخی متکلمان برای اجتناب از نظریه ازلیت جهان معتقد به ملاک ترکیبی باشد؛ یعنی ملاک نیاز معلول به علت را ترکیبی از امکان ذاتی و ماهوی و حدوث زمانی دانسته باشد (سیدهاشمی، ۱۳۹۰: ۱۴۷؛ سیدهاشمی و ذبیحی، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۳۱).

آکویناس در کتاب جامع در رد کافران نیز در تبیین خلق از عدم اظهار می‌دارد: «خدا با اراده خود اشیا را ایجاد می‌کند» (دیویس، ۱۰۱۶: ۱۴۲). او خلقت را فعل آزاد خداوند می‌دانست و معتقد بود خداوند تصمیم می‌گیرد و خلق می‌کند، می‌توانست خلق نکند یا عالم را طوری دیگری خلق کند (دیویس، ۲۰۱۴: ۱۱۳). به نظر وی همه مشکلات خلقت ناشی از تصویری است که ما درباره زمان داریم. او یگانه علت آفرینش عالم را اراده محض و بسیط خدا می‌پندارد و موعد ظهور عالم نیز مبتنی بر اراده الهی است. بنابراین جهان، قدیم زمانی نیست، حادث است و آغاز دارد.

از نظر آکویناس، خداوند در علم بیکران خود، تصویر همه چیز را داشته و دارد. از ازل عالم را می‌شناخته و می‌دانسته چه می‌خواهد خلق کند و در آینده نیز چه موجوداتی پا به عرصه وجود می‌گذارند. به عبارت دیگر، خلقت را فعلی آگاهانه می‌دانست (همان: ۱۱۵) که بر اساس نظم و تدبیر بنا شده است. از نظر او، صورت ذات‌ها در علم خداوند همواره موجودند (حسن‌زاده، ۱۳۸۹) و مایه و مصدر امکان عین موجودات می‌باشند. پس موجودات نخست صورت‌ها هستند در علم خداوند و سپس در خارج موجود می‌شوند.

در وهله نخست، خلقت از عدم برای آکویناس، همان اعطای وجود است به چیزی که از هیچ به وجود آمده است. او بر خلق بی واسطه جهان توسط خداوند و خلق جهان با

ندارد^۱ (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۵۰). با این اوصاف، ملاصدرا به تبع فلاسفه نظریه متکلمان درباره خلق از عدم را که معادل «من لا شیء» می‌دانند، را محال دانسته و عبارت خلق «لا من شیء» را جایگزین آن می‌کند؛ چراکه از نظر آنان، نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست، بلکه «لا من شیء» است. نتیجه آنکه، اصل خلقت نه از چیزی است و نه عدم مطلق، بلکه اصل عالم، بدیع و نو ظهور است (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ج ۲/ ۳۸۵). ملاصدرا نیز صراحتاً اصطلاح «لا من شیء» را به معنای خلق از عدم به کار برده است که توسط حضرت علی (ع) استفاده شده است (کلینی، ۱۴۲۰ق: ج ۱/ ۱۳۴-۱۳۵). بدین معنا که کون حادث است و از «لا من شیء» ابداع یافته است (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۱۴۶). ایشان نیز همانند آکویناس، خلق کردن را ذاتی خداوند می‌داند و می‌گوید خدا در زمان نمی‌آفریند، بلکه خدا جهان را با زمان می‌آفریند.

از نظر ملاصدرا جهان همانند زمان، حادث ذاتی و زمانی است (همان: ۱۲۲) و با خلق جهان، زمان نیز خلقت یافته است. این در حالی است که خلقت اولیه مسبوق به عدم زمانی و تجدد آن مسبوق به وجود زمانی است. بنابراین، ذات جهان متجدد است (همان)؛ بدین معنا که جاعل نخستین در هنگام جعل، وجود ذات متجدد را جعل کرده است (دهباشی، ۱۳۸۶: ۲۸-۳۲). به اعتقاد صدرا، جز خدای واحد، هیچ موجودی قدیم ذاتی و زمانی نیست، اما نه در معنایی که دیگر فلاسفه و متکلمین گفته‌اند، بلکه در معنایی که بر اساس نظام فکری خود استوار است. از نظر وی، هستی معلول و مخلوق خداوند است و واجب‌الوجود بالذات، قدیم و علت تامه موجودات است و چون همه موجودات، هستی و وجودشان از اوست، لذا نمی‌توانند قدیم باشند. از این طریق، ملاصدرا نظریه خلق از عدم را توجیه می‌نماید و در توحید افعالی بر «لا مؤثر فی الوجود الا الله» استدلال می‌آورد. در فلسفه صدرا تنها خداوند قدیم ذاتی است و عالم اگر هم قدیم تلقی شود، این قدمت زمانی است نه ذاتی (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۹۲/۳).

تا اینجا مشابهت دقیقی میان ملاصدرا و آکویناس در برخی مباحث مربوط به خلقت شاهد هستیم. بیان شد که آکویناس نیز خدا را تنها وجود محض در عالم هستی می‌داند که سایر مخلوقات به واسطه او وجود می‌یابند، اما آنچه در اینجا محل اختلاف است، نحوه وجود یافتن مخلوقات است. یک سوی این پژوهش آکویناس است که نظریه صدور و سریان وجود را بر نمی‌تابد و سوی دیگر، صدرای شیرازی است که در قول نهایی خویش قائل به صدور و سریان وجود می‌شود. به گفته وی، نخستین فیض حق یا صادر اول همان وجود منبسط یا عقل اول است که تجلی اول ذات و ساری در کلیه موجودات می‌باشد (همان: ج ۲/ ۱۳۲). خداوند «بسیط‌الحقیقه» است و هر موجودی که بسیط‌الحقیقه است کل‌الاشیاء و مشتمل بر کلیه حقایق است (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ۲۱۶).

او ماجرای علیت خداوند و معلولیت مخلوقات را در زمره اصل تشأن می‌پندارد و معتقد است معلول شأنی از شئون علت و مناط نیازمندی معلول به جهت ضعف، فقر وجودی و وابستگی‌اش است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۰۱/۱-۳۰۰). به تعبیر دیگر، مخلوقات صرف تعلق هستند و استقلال ندارند. از این‌رو، مناط نیازمندی مخلوق به خالق را حدوث و امکان ماهوی نمی‌داند، بلکه امکان فقری و امکان وجودی را جایگزین آن می‌کند.

ملاصدرا نیز همچون آکویناس که خلقت را فعل آزاد خداوند تلقی می‌کند، اراده خداوند متعال را علت تام ایجاد عالم می‌داند. در حکمت متعالیه، ذات خداوند غایت اصلی خلقت و ایجاد موجودات است و صدور فیض وجود، همانا تجلی مطلق یا تجلیات خاص پی در پی است که لازمه تمامیت و کمال اوست و از هر تجلی جلوه‌ای از وجود در مرتبه خاص خود ظهور می‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۰۶). ملاصدرا خداوند را فاعل بالتجلی می‌داند^۲ (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/ ۷۷۰). با این توضیح که علم الهی بر اساس علم اجمالی در عین کشف تفصیلی می‌باشد. خداوند فاعل بالاختیار و فاعل حقیقی است، سایر فاعل‌ها غیر از خداوند

۱. «فالعالم لیس ال عدم لا تحصل له اصلا و لیس فی نفس الامر شیء هو معدوم» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۵۰).

۲. هوالعلم اجمالی الفعل فی عین الکشف التفصیلی فهو فاعل بالتجلی» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۲/ ۷۷۰).

است و در همه زمان‌ها خلقت استمرار دارد. عبارت شریف «یا دائم الفضل علی البریه» خلقت دائمی یا همان خلق مدام را اثبات می‌کند؛ به این معنا که در فضل خداوند انقطاع نیست. خلاصه آنکه، خداوند جهان را در زمان نیافریده است، بلکه زمان بُعدی از جهان مخلوق است، برای خداوند زمان همیشه حال است، چون نامتناهی است و مشتمل بر متناهی می‌شود. این نظریه با عنوان خلق مدام در عرفان و حکمت متعالیه بارها به آن اشاره شده است. عرفا معتقدند عالم هم در حدوث و هم در بقا نیازمند به واجب است و خلقت با تجلی کلام و نور الهی به امر «کن» و «شجره الكون» صورت می‌گیرد.

در تبیین مطالب فوق‌الذکر می‌توان گفت که انعدام و ایجاد متداوم جهان باطل است؛ زیرا جهان در زمان است، پس اگر هر لحظه معدوم شود و سپس به وجود آید، باید دو لحظه جدا از هم داشته باشیم؛ یعنی زمان قطعه قطعه باشد، در حالی که زمان متصل غیرقار است. پس این‌گونه نیست که جهان معدوم شود و سپس به وجود آید، بلکه هر لحظه متجدد می‌گردد «بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق/۱۵). به بیان دیگر، «تبدیل جوهر از نوع لبس بعد از لبس است نه خلع و لبس؛ یعنی جوهر صورت‌های متوالی را یکی پس از دیگری بر تن می‌کند، بدون اینکه هیچ یک را از دست بدهد» (دهباشی، ۱۳۹۶: ۴۶).

مقایسه و تطبیق نظریه آکویناس و ملاصدرا درباره خلق از عدم

براساس مطالعات انجام‌شده عقل‌گرایان پیش از ملاصدرا ضمن پذیرش خلق از عدم، عالم را قدیم دانسته و بر اساس قاعده علیت، به حدوث ذاتی و قدیم زمانی عالم حکم کرده‌اند.

آکویناس و ملاصدرا نیز با تبیین عقلانی مباحث کلامی و هماهنگی عقل و وحی به بررسی این مهم پرداخته‌اند. آنها در بحث مبدأ آفرینش، به مسئله خلق از عدم و حدوث زمانی عالم اشاره داشته‌اند و توانسته‌اند در این راستا به تبیین هستی‌شناسی دیدگاه خویش نائل شوند. با تبیین و بررسی آرای ملاصدرا و آکویناس، به تشابهات و اختلافات قابل توجهی در اندیشه کلامی - فلسفی این

علل بالعرض‌اند و تنها حق تعالی فاعل بالذات، حقیقی و معطی وجود است. خلاصه آنکه، که خدا به علم و اراده قدیم خود موجود اشرف را ایجاد کرده و سپس از قیل او بنا به مراتب، موجودات پدید آمده‌اند؛ نه اینکه یک دفعه عالم امکان را در زمان خاص آفریده باشد تا تسلسل ایجاد شود» (همان: ۶/ ۳۲۵).

به نظر می‌رسد که ملاصدرا اولاً رابطه خدا و مخلوقاتش را یک رابطه یک سویه‌ای می‌داند که سر منشأ آن، از جانب خداست و اضافه حق به خلق، از نوع اضافه اشراقی باشد. ثانیاً این جهان را بر اساس مبنای حرکت جوهری و تغییر ذاتی عالم امکان، کاملاً غیر ثابت و غیر باقی دانسته است که هیچ چیزی حتی ماده نخستین را نمی‌توان در دو لحظه ثابت و باقی دانست تا امکان طرح این سؤال را داشته باشد که این جهان و این شیء از کجا و کی به وجود آمده است؛ چرا که در هر آن، جهان نو با ماده و صورتی بدیع پدید می‌آید که غیر از جهان و ماده قبلی است و این وضع از هزاران و میلیون‌ها سال پیش بوده و چنین خواهد بود. همان‌طور که آیه شریفه «کل یوم هو فی شأن» بر همین امر دلالت دارد. پس این بیان که زمانی خدا بوده و عالم نبوده است (زمان موهوم)، غیر منطقی و بی‌معناست.

توضیح بیشتر آنکه، حکمای قبل از ملاصدرا زمان را مقدار حرکت وضعی دانسته در حالی که او زمان را مقدار حرکت جوهری می‌داند و بر این اساس، رویدادهای عالم جدا از زمان و زمان جدا از حرکت نیست؛ زیرا زمان ذاتی اشیا است. هر جا حرکت و سیورورت است زمان مطرح است. لذا عالم با همه اجزا، جواهر مادی، جسمانی، نفسانی و اعراض در حال تجدد، سیلان و سیورورت است. او با استناد به حرکت جوهری و اینکه عالم مادی جوهری با تجدد ذاتی دارد، به نظریه خلق از عدم توجه داشته است.

ملاصدرا نظریه خلق از عدم را مبنای حدوث قرار داده و خداوند را قدیم ذاتی و ازلی و دیگر موجودات (ماسوی الله) را حادث به شمار آورده است. آفرینش و خلقت از نظر ملاصدرا بر پایه حادثه پدید نیامده است؛ یعنی به این شکل نیست که در ابتدای پیدایش، موجودات به یک‌باره و از سر اتفاق ظاهر شده باشند، بلکه خلق کردن برای خداوند ذاتی

دو متفکر برمی‌خوریم که توضیح و بررسی آنها لازم به نظر می‌رسد.

الف) هر دو اندیشمند معتقدند که جهان توسط خالق از عدم خلق شده است و بنابراین جهان هستی مسبوق به عدم است؛ چراکه اگر این جهان ذاتاً مسبوق به عدم نباشد و قدیم ذاتی باشد، عملاً مخلوق نخواهد بود.

ب) از نظر هر دو فیلسوف، هیچ کدام از مخلوقات، وجود بالذات ندارند و هستی خویش را از غیر دریافت می‌کنند. هرچند ملاصدرا با لحاظ کردن نظرات فلاسفه، متکلمین و عرفا، ضمن پذیرش حدوث ذاتی عالم به حدوث زمانی آن نیز معتقد است و بر این باور است که بر اساس تداوم فیض، قدمتی که برای جهان ضرورت می‌یابد، قدمت زمانی است نه ذاتی؛ چراکه منشأ خلقت، علم ازلی حق و اراده اوست که عالم را متجلی ساخته است. بر این اساس، بین مفیض و مفاض و مرید و مراد چیزی جز مراتب تجلیات ذات نیست و به تعبیر قرآن کریم عالم با کلمه «کُن وجودی» و بدون واسطه تحقق یافته است.

خلاصه این مطب آنکه، ملاصدرا و آکویناس هر دو دلایل فلاسفه و متکلمین مبنی بر قدم عالم و حدوث زمانی را نمی‌پذیرند، با این تفاوت که آکویناس خلق از عدم و حدوث زمانی را جزو مباحثی می‌داند که عقل از اثبات آن ناتوان است و باید بر اساس مبانی دینی و وحیانی آن را پذیرفت، اما ملاصدرا ضمن پذیرش مبانی دینی و بهره‌مندی از قرآن کریم، بر اساس مبانی فکری خویش از جمله حرکت جوهری موفق به تبیین عقلانی خلق از عدم و حدوث زمانی عالم به معنای خاص آن می‌شود.

از آرای آکویناس در باب تعالیم و آموزه‌های دینی می‌توان این‌گونه برداشت کرد که وی معتقد است ایمان نوعی علم است، لکن علمی کمتر از معرفت و بالاتر از گمان؛ چرا که متعلق ایمان امری غیر مشهود است که بر شواهد ناقص مبتنی است. پس برای رفع این نقیصه، اراده انسان واسطه می‌شود تا عقل را به پذیرش امور ایمانی وادار کند. گویی آکویناس، با اصالت دادن به ایمان، عقل را ملزم می‌کند تا برای اثبات توانمندی و حقایق ایمان در همه حوزه‌ها به کمک ایمان بشتابد تا اولاً حقایق را نظام‌مند کند، ثانیاً مقدمات و پیش‌فرض‌های ایمان را توجیه کند و

ثالثاً از حقایق ایمانی دفاع کند. به نظر می‌رسد با وجود تلاش توماس قدیس در حفظ هماهنگی و تسالم میان عقل و ایمان، این نوع خوانش از ارتباط میان عقل و ایمان نزد آکویناس، نوعی فروکاست ایمان برای امری معرفت‌شناختی است.

ج) در مبحث آفرینش، آکویناس و ملاصدرا هر دو به اراده آزاد خداوند اشاره داشته‌اند. بیان شد که از منظر آکویناس خلقت، ایجاد شیء از عدم است؛ یعنی تمام جهان قبل از آفرینش معدوم بوده و هیچ زمینه و ماده‌ای برای آن وجود نداشته و تنها امری که باعث وجود یافتن موجودات شده است، اراده الهی است. آکویناس اراده الهی را لازم در علیت تامه و متأخر از وجود الهی می‌شمارد و این تعبیر از نحوه خلقت، هر نوع پیش‌فرض و سابقه‌ای را برای جهان رد می‌کند. ملاصدرا نیز خالقیت را ذاتی خداوند دانسته و بیان می‌کند که نخستین فیض حق یا صادر اول همان وجود منبسط یا عقل اول است که با اراده حق، تجلی اول ذات و وجود ساری در کلیه موجودات به شمار می‌آید. نتیجه بعدی که از بخش قابل استنباط است این است که جهان نمی‌تواند آغاز زمانی داشته باشد و به تعبیری حادث زمانی است؛ زیرا با آفرینش عالم، زمان نیز تحقق می‌یابد و زمانمندی اجسام موجب امتداد هستی است.

این مطلب را می‌توان از جمله تفاوت‌های دقیق در بین دیدگاه کلامی این دو فیلسوف و متأله مسیحی و مسلمان دانست.

د) از دیگر موارد قابل توجه در تطبیق دیدگاه‌های ملاصدرا و آکویناس، می‌توان به مسئله علم الهی اشاره کرد. هر دو متفکر، خلقت را بر اساس علم الهی و فعلی آگاهانه می‌دانستند. از نظر آکویناس، خداوند در علم بیکران خود، تصویر همه چیز را داشته و دارد. از ازل عالم را می‌شناخته و می‌دانسته چه می‌خواهد خلق کند و در آینده نیز چه موجوداتی پا به عرصه وجود می‌گذارند. ملاصدرا هم معتقد است علم الهی بر اساس علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است و خدا به علم و اراده قدیم خود موجود اشرف را ایجاد کرده، سپس از قبل او موجودات پدید آمده‌اند.

نمی‌شود که در جریان خلقت نیز چیزی بر ذات شیء عارض نمی‌شود، بلکه با خلق، ذات شیء موجود می‌شود. نقطه مقابل آن، ملاصدرا عالم را در جریان خلقت و عین تغییر و سیورورت دائمی می‌داند. به اعتقاد وی جواهر اشیاء در هر لحظه حادث می‌گردند، ولی به جهت اتصال و پیوستگی صورت‌ها، دگرگونی بارز نیست. آنچه در عالم است مسبوق به عدم زمانی است. عالم هستی حادث زمانی و با زمان است و هیچ یک از موجودات ممکن در این زمان یا قبل از آن موجود نبوده‌اند، اما در عین حال هویت واحد آنها توسط صورت عقلانی‌شان که در علم خداوند متعال موجود است، محفوظ می‌ماند. بنابراین از نظر ملاصدرا خلقت علاوه بر اینکه امری متغیر است، همچنین فعلی آنی و فوق زمانی دانسته می‌شود که در زمان واقع نمی‌شود؛ زیرا مستلزم آن است که چیزی قبل از شیء مخلوق (جهان مخلوق) وجود داشته باشد.

در تحلیل و بررسی بیشتر این مطلب می‌توان گفت که هرچند ملاصدرا مانند آکویناس متعبد به کتاب آسمانی و ادله نقلی است، اما در عین حال، شبهه حدوث عالم و خلق از عدم را با بهره‌گیری از نظریه حرکت جوهری و اصالت وجود حل می‌کند. بر این اساس که آنچه در عالم است، مسبوق به عدم زمانی و متجدد است. آکویناس با وجودی که مبنای فکری ارسطویی و ابن سینایی دارد، اما دلایل آنان بر قدم عالم و دلایل غزالی بر حدوث زمانی عالم را غیر قابل قبول می‌داند و با این وجود، خود نیز دلیلی ارائه نکرده است، بلکه معتقد است خلق از عدم از مباحثی است که باید با دلایل نقلی (بر اساس وحی) آن را پذیرفت. از عبارات توماس بر می‌آید که ایمان در ابتدای هرگونه شناسایی لازم به نظر می‌رسد و این قاعده در شناسایی نحوه خلقت و استمرار عالم هستی نیز جاری است. بنابراین، تا وقتی که عالم به علم خویش یقین کامل ندارد، باید به آن ایمان بیاورد. بر این اساس به نظر می‌رسد وی با اصالت دادن به ایمان، به نوعی از معرفت نزدیک می‌شود که با سعی عقلانی می‌توان آن را برای خود و سایرین توجیه عقلانی کند. ملاصدرا نیز ضمن تأیید آیات و روایات مبنی بر خلقت آفرینش از عدم، بر اساس مبنای فکری خویش، به تبیین عقلانی خلق از عدم نیز مبادرت می‌ورزد. بدین

ه) نکته قابل تطبیق دیگر را می‌توان در بحث افاضه وجود به موجودات دنبال کرد. بیان شد که آکویناس نمی‌تواند هستی را از آن جهت که معلول و مخلوق خداوند می‌داند، قدیم و از پیش موجود، تصور کند. ملاصدرا نیز در این بینش با آکویناس هم‌رأی است. هر دو بر اساس اصل علیت، عالم را وامدار وجود حق و حادث می‌خوانند با این تفاوت که آکویناس معتقد است هیچ چیزی موجود نمی‌شود مگر از ناحیه‌ای که به آن وجود افاضه شود و افاضه‌کننده وجود همان علت فاعلی یا هستی‌بخش است، در حالی که ملاصدرا با فیاض‌الوجود خواندن حق، به جای علیت، مسئله تشأن را مطرح می‌کند و معتقد است مخلوقات صرف تعلق هستند و استقلال ندارند، پس این بیان که در زمانی خدا بوده و عالم نبوده است، غیرمنطقی و بی‌معنا تلقی می‌شود. این مسئله دقیق، از تفاوت‌های قابل تأمل در اندیشه این دو متفکر به شمار می‌آید که باید در مطالعه‌ای دیگر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

و) در راستای تکمیل مطلب پنجم می‌توان گفت که هرچند بر اساس نظر آکویناس، مناط نیازمندی معلول به علت ماهیت است و دور از نظر نیست که مراد وی از این مناط، به امکان ذاتی نزدیک‌تر باشد، اما با توجه به اینکه وی در بحث علیت، به حدوث زمانی جهان نیز قائل است، چنین تصور می‌شود که رویکرد کلی وی در این باره یک ملاک ترکیبی باشد؛ یعنی ملاک نیاز معلول به علت را ترکیبی از امکان ذاتی، ماهوی و حدوث زمانی دانسته باشد. اگر این حدس صحیح باشد، آکویناس به راحتی می‌تواند از نظریه ازلیت جهان اجتناب ورزد. این در حالی است که ملاصدرا اکیداً مناط نیازمندی معلول به علت را نه حدوث می‌داند و نه امکان ماهوی، بلکه صراحتاً اعلام می‌کند که دلیل نیازمندی موجودات به علت حقیقی‌شان، تنها امکان ففقری موجودات است.

ز) از بارزترین اختلافات مشاهده‌شده در آرای آکویناس و ملاصدرا را می‌توان در مسئله چگونگی خلقت جست‌وجو کرد. در بیان آکویناس خلقت، از نوع تغییر نیست؛ زیرا تغییر مبتنی بر ماده قبلی است و لازمه این مطلب آن است که ماده، قبل از خلقت مفروض گرفته شود. به عبارت دیگر، تغییر نه تنها در معنای خلقت لحاظ

از این نکته مهم نباید غافل شد که اندیشه‌های صدرای شیرازی و توماس قدیس در اعتقادات مذهبی و فلسفی بر شالوده مفهوم «وجود» بنا شده است.

در بیان وجوه اختلاف آرا و اندیشه‌های آنها نیز می‌توان به این نکته قابل تأمل اشاره کرد که هرچند خداوند از نظر آکویناس و ملاصدرا علت‌العلل است و موجودات جهان را که معلول‌اند آفریده است، اما ملاصدرا علیّت را از نوع تشّان می‌داند؛ به این معنا که موجودات جهان هستی شأنی از شئون وجود الهی هستند که در مراتب پایین‌تر به منصف ظهور و وجود رسیده‌اند. این مهم از جمله نوآوری مهم نظام صدرایی به شمار می‌آید که بر پایه مبانی عقلی استوار گشته‌اند. به این ترتیب، با بررسی‌های به‌عمل آمده روشن می‌شود که با اینکه هر دو فیلسوف عقل‌گرا و در عین واحد ایمان‌گرا در عصر خود بوده‌اند، اما آکویناس در اثبات خلق از عدم جهان هستی بیش از آنکه استدلال عقلانی داشته باشد، بر اساس وحی و هماهنگی ظاهری با کتاب مقدس حکم خلق از عدم را پذیرفته است و در این رابطه تا حدودی به دیدگاه‌های متکلمینی همچون غزالی در خلق از عدم و حدوث زمانی نزدیک‌تر است. وجه برتری اندیشه صدرایی بر اندیشه آکویینی در این نکته دیده می‌شود که صدرا ضمن تبعیت از وحی و بهره‌گیری از قرآن کریم بر اساس چارچوب و مبنای عقلانی به تبیین فلسفی مسئله خلقت و به تبع آن، خلق از عدم همت گماشته است و به توفیق حل تعارضات و چالش‌های پیشینیان در مسئله پیدایش جهان هستی نائل شده است. به این صورت که بر مبنای حرکت جوهری و تغییر ذاتی عالم امکان، اثبات عقلانی خلق از عدم را با حفظ حدوث زمانی عالم، معنا و محتوای جدیدی به آن می‌دهد؛ یعنی کل عالم هستی را موجود ممکن و نتیجه ماده نخستین می‌داند که در دو لحظه ثابت و باقی نمی‌ماند تا امکان طرح این سؤال باشد که این جهان از کجا و کی به وجود آمده است؛ چرا که در هر آن، جهان نو با ماده و صورتی بدیع پدید می‌آید که غیر از جهان و ماده قبلی است: «کل یوم هو فی شأن». بنابراین، فیض الهی آن چنان استمرار و ادامه‌دار است که منفک از خداوند قابل تصور نیست تا لزوم پیدا کند که آغازی برای خلقت در

طریق، با همراهی توأمان عقلانیت و ایمان، از زندگی متعالی‌تر و مسالمت‌آمیزتری برخوردار می‌شود.

بر این اساس، نظریه برتر به نظر نگارنده، نظریه ملاصدرا است؛ چرا که گستره عقلی صدرا در اثبات گزاره‌های دینی از جمله خلق از عدم در حیطة وسیع‌تر و متعالی‌تری قرار دارد و ایشان ضمن بهره‌گیری از مبانی دینی و عرفانی، توانسته است با بهره‌گیری از براهین فلسفی، شبهات فلاسفه و متکلمین را نیز در بحث خلق از عدم حل بنماید.

با توجه به اهمیت ویژه و اساسی موضوع خلقت در اصول اعتقادی ادیان الهی و گستردگی مطالعات پیرامون این موضوع، برخی فلاسفه و اندیشمندان معاصر معتقدند که هنوز هم خلق از عدم و منشأ پیدایش عالم جای بحث و بررسی جدی دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

آکویناس و ملاصدرا، از برجسته‌ترین فلاسفه و متألهین عالم مسیحیت و اسلام هستند که می‌توان در شمار بزرگ‌ترین تالیفات کنندگان آرای دینی و فلسفی به حساب آورد. برجستگی این دو اندیشمند از این منظر است که نه تنها نظرات فلاسفه و متفکران مختلف را با ظرافت و دقت تمام با دیدگاه‌های خویش وفق می‌دهند و در نتیجه به آنها واقعیت می‌بخشند، بلکه گاه مفهومیان را نیز اساساً تغییر می‌دهند. یکی از این نظریات، نظریه خلقت و به تبع آن خلق از عدم عالم هستی است. با وجود مشابهاتی که در بحث خلق از عدم میان این دو اندیشمند دیده می‌شود، وجوه اختلافی نیز وجود دارد که این مقاله به بررسی و تبیین آنها پرداخته است. به عنوان مثال، هر دو اتفاق نظر دارند که آفرینش جهان، اولاً نیازمند به ماده پیشینی نیست و خداوند جهان را از عدم خلق نموده و دوماً این آفرینش، مستند به اراده آزاد حق تعالی است. بدین معنا که موجودات عدم ذاتی دارند و خداوند در عین حال که می‌توانسته جهان را خلق نکند، بر مبنای اختیار و اراده آزاد، از پرتو وجود حقه خویش، افاضه وجود می‌کند و عالم وجود می‌یابد. در بحث حقیقت زمان نیز هر دو معتقدند زمان از مفاهیم ماهوی نیست، بلکه از شئون هستی است و لذا تعریف حدی ندارد.

عالم». *مجله علمی پژوهشی متافیزیک*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی _ دانشگاه اصفهان، دوره جدید. سال دوم، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان، صص ۹۳-۱۱۸.

ژیلسون، اتین (۱۳۷۱). *عقل و وحی در قرون وسطی*. شهرام پازوکی. چاپ دوم. تهران: گروس. سیدهاشمی، سیدمحمد اسماعیل (۱۳۹۰). *آفرینش و ابعاد فلسفی آن در الهیات اسلامی و مسیحی*. چاپ اول. قم: بوستان کتاب.

سیدهاشمی، سیدمحمد اسماعیل و ذبیحی، محمد (۱۳۸۷). «بررسی حدوث و قدم جهان از منظر دو فیلسوف الهی ابن سینا و توماس آکوئینی». *پژوهش‌های فلسفی-کلامی*، شماره ۳۸، صص ۱۰۹-۱۳۱.

شیرازی، صدرالدین محمد بن قوام (ملاصدرا) (۱۴۰۳). *المشاعر*. فتن مجد. بیروت: دارالتاریخ العربی.

_____ (۱۳۴۱). *العرشیه*. تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی. تهران: مولی.

_____ (۱۳۷۸). *رساله حدوث العالم*. چاپ اول.

سیدحسین موسویان به اشرف سیدمحمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۲). *الشواهد الربوبیه فی المناهج*

السلوکیه. سیدمصطفی محقق داماد. تهران: بنیاد حکمت صدرا.

_____ (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار*

الاریعہ العقلیه. قم: المکتبه المصطفویه.

قطب‌الدین شیرازی (۱۳۱۷-۱۳۲۰). *دره التاج لغره الدباج* (بخش نخستین). سیدمحمد مشکوه. چاپ اول. تهران:

چاپخانه مجلس.

کلینی، یعقوب (۱۴۲۰). *اصول الکافی*. بیروت.

مفتاح، احمد رضا (۱۳۹۱). «مفهوم ایمان کاتولیک با تکیه بر آرای آگوستین و آکویناس». *فصلنامه پژوهش‌های فلسفی کلامی*. دانشگاه قم، سال سیزدهم، شماره سوم، شماره ۵۱، صص ۲۵۰-۲۲۹.

واعظ جوادی، اسماعیل (۱۳۴۷). *حدوث و قدم*. تهران: دانشگاه تهران، مجموعه پایان‌نامه‌ها.

زمان حقیقی یا زمان موهوم تصور گردد. از سوی دیگر، وقتی ملاصدرا وجود را در عالم امکان، وجود رابط تلقی می‌کند و همه موجودات را مستغرق در فیض دائمی و اضافه اشراقی حق تعالی می‌داند، دیگر چیزی نیست تا در معرض «قدم» یا «حدوث» قرار بگیرد. به نظر نویسنده این توجیه اخیر مبتنی بر وجه رتبی موجودات است و که تفصیل آن مقاله دیگری را می‌طلبد.

منابع

قرآن کریم (۱۳۸۰). محی‌الدین الهی قمشه‌ای. تهران: پیام آزادی.

کتاب مقدس (۲۰۰۲ م.). چاپ سوم. USA. انجمن بین-المللی کتاب مقدس.

آلدرز، لئو جی (۱۳۸۱). *الهیات فلسفی توماس آکویناس*. شهاب عباسی. چاپ دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

افراسیاب پور، علی اکبر (۱۳۹۲). «نظریه خلق از عدم در حکمت متعالیه». *خردنامه صدرا*، شماره ۷۲.

ایلخانی، محمد (۱۳۹۶). *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*. چاپ دهم. قم: فرهنگ.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *شرح حکمت متعالیه: ریحیق مختوم*. حمید پارسانیا. بخش پنجم. ج ۲. قم: اسرا.

_____ (۱۳۸۳). *تفسیر موضوعی، توحید در*

قرآن. قم: مرکز نشر اسراء.

حسن‌زاده، صالح (۱۳۸۹). «بحث خلقت در حکمت اسلامی و مسیحی». *فصلنامه آفاق دین*، شماره ۱، تابستان.

دهباشی، مهدی (۱۳۸۶). *ملاصدرا و وایتهد پژوهشی تطبیقی در هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی*، تهران:

علم.

_____ (۱۳۹۶). *پژوهشی تطبیقی در هستی-شناسی و شناخت‌شناسی ملاصدرا و وایتهد*. قم: اشراق.

_____ (۱۳۹۰). *فرهنگ جامع اصطلاحات فلسفی، دوسویه*. ایلام: ریسمان.

زارعی، مهدی و رحیمیان، سعید (۱۳۸۹). «مقایسه دیدگاه توماس آکوئینی و ملاصدرا در باب حدوث یا قدم

- Aquinas, Tomas (1995). *Summa contra gentiles*. Translated with an introduction and notes by ANTON C. PEGIC, F.R.S.C. London;/ University of Notre Dame
- Davies, Brian (2016). Aquinas Thomas, *Summa Contra Gentiles, A Guide and Commentary*. @oxford university press, www.http//novinlib.com
- Davies, Brian; Aquinas, Thomas (2014). *Summa Theologiae a Guide and Commentary*. Oxford University Press, www.http//novinlib.com
- Outler, Albert C. (BiTa). Augustine, *Confessions* Newly translated and edited by., Ph. D, D.D. Professor of Theology Perkins School of Theology Southern Methodist University: www.http//novinlib.com.
- Hasker, William (1998). *Creation and conservation*. Religious doctrine of, doi: 10.4324/9780415249126-K012-1. *Routledge Encyclopedia of Philosophy*. Taylor and Francis, <https://www.rep.routledge.com/articles/thematic/creation-and-conservation-religious-doctrine-of/v-1>
- Webster, Merriam (1988). Definition of ex nihilo former Out of Nothing, Creation ex nihilo. *Merriam Webster since 1828/Dictionary*. <http://www.merriam-webster.com>

